

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

بحث در صورت اول بود از صور ملاقات شیء با احد اطراف علم اجمالی در باب نجاسات
که صورت اول این بود که ابتداءً علم اجمالی پیدا می‌کند به نجاست احد الشیئین علی
الاقل و بعد از این علم اجمالی علم به ملاقات پیدا می‌شود. به ملاقات و علم، یعنی
ملاقات و علم به ملاقات هر دو، ملاقات و علم به ملاقات هر دو بعد از آن علم اجمالی
حاصل می‌شود که در این جا گفتیم سه قول اساسی وجود دارد. عجالتاً این قول را مورد
بررسی قرار می‌دهیم چون که یعنی قول به وجوب اجتناب از باب این که مطالبی که در
این قول گفته می‌شود خودش از مبادی صحت و عدم و صحتش از مبادی قول‌های دیگر
است.

یک قول پس در مسئله این است که باید اجتناب بشود از این ملاقی. کسانی که قائل به
این قول شدند به وجوهی مثلاً استدلال کردند؛ وجه اول که اقوی الوجوه هست این هست
که این جا یک علم اجمالی جدیدی بین این ملاقی و طرف ملاقا پیدا می‌شود که علم پیدا
می‌کند یا این ملاقی منتجس است و وجوب اجتناب دارد یا طرف ملاقا اگر این این جوری
نیست طرف ملاقا منتجس است و وجوب اجتناب دارد. و این علم اجمالی خب منجز
است مثل سایر علم اجمالی‌های دیگر، تحقق این علم اجمالی که وجدانی است و لا یمکن
انکاره، و وقتی علم اجمالی محقق شد، صغری محقق شد خب کبرای تنجیز علم اجمالی
هم تطبیق می‌شود پس باید از این ید اجتناب کرد. اجتناب اثبات می‌شود ولو نجاست این
اثبات نمی‌شود اما وجوب اجتناب اثبات می‌شود. این استدلال. به این استدلال وجوهی از
مناقشات حالا هست که باید بررسی بشود.

مناقشه اولی این است که این بیان نمی‌تواند کل مدعا را اثبات کند و اخص از مدعا است.
چون در موردی که اگر بله، علم اجمالی شما داشتید به این که احد الشیئین منتجس است
و این شیء هم ملاقات کرد با یکی از اطراف ولی آن طرف ملاقا قبل از این ملاقات؛
إنعدم، مثلاً می‌داند یکی از دو کأس‌ها منتجس است. خب یکی از این کأس‌ها منتجس
است و اتفاقاً باد آمد و یا پای کسی خورد و آن طرف آب ریخت. یا آن طرف افتاد توی
حوض، حوض کُر و بعد حالا ید او ملاقات کرد با این کأسی که باقی است. خب این جا علم
به ملاقات، خود ملاقات و علم به ملاقات بعد از حصول علم اجمالی است. اما در حالی که
آن طرف ملاقا قبل از این ملاقات منعدم شده و از بین رفته، خب در این جا علم اجمالی
پیدا می‌شود آیا به تکلیف فعلی که من یا اجتناب، اجتناب از این ملاقی دارم یا از آن طرف
ملاقات؟ علم پیدا نمی‌شود به یک تکلیف فعلی که یا الان خطاب اجتناب نسبت به این ملاقی
به من متوجه است یا نسبت به آن طرف ملاقا؟ طرف ملاقا إنعدم، نیست که اجتناب به او

بخواهد تعلق بگیرد و فعلیت داشته باشد. بنابراین این دلیل نمی‌تواند مدعا را ...، بله اگر شما مفصل بشوید باید تفصیل بدهید که این که می‌گوییم فی المقام تفصیلاتی هم هست خب یکی‌اش همین است. حالا توی رساله عملیه هم می‌نویسد آقا شما باید از طرف ملاقی شبهه محصوره باید اجتناب بکنید. مطلقاً بخواهید بگویید و این دلیل تو باشد خب این صورت چه می‌شود؟ پس این یک مناقشه که این أخص از مدعا است و نمی‌تواند تمام صور را در حقیقت اثبات بکند وجوب اجتناب را.

اشکال دوم که در حقیقت اگر دقت بکنیم این اشکالات دوم و سوم و این‌ها که می‌گوییم درواقع معالیش به یک شکلی از همین است که در این اشکال گفته شد. یعنی همه‌ی صور را نمی‌تواند اثبات بکند.

اشکال دوم؛ فرمایش شیخ اعظم قدس سره در رسائل است که ایشان فرمودند.... چندتا مقدمه دارد فرمایش ایشان.

مقدمه اولای ایشان این هست که اصل جاری در ملاقی اصل در مسبب است و اصل جاری در ملاقا اصل جاری در سبب است.

توضیح مطلب این است که شما وقتی که در مثال ما دوتا طرف داشتید، دوتا شیء داشتید، علم دارید یکی از این دوتا متنجس هست، وقتی این شیء مثلاً ید انسان با یکی از این‌ها ملاقات می‌کند شک در این که آیا این متنجس هست این ید یا نه؟ یا وجوب اجتناب دارد یا نه؟ این مسبب است از این که آیا او ملاقا حکمش چیست؟ اگر آن ملاقاها را بداند آن متنجس است خب این‌جا شک نمی‌کند، می‌داند خب این هم متنجس است وجوب اجتناب دارد. اگر بداند آن پاک است خب این‌جا می‌داند این ملاقی هم پاک است و وجوب اجتناب ندارند. پس شک در این از باب این است که حال او را نمی‌داند. حال او اگر معلوم بشود چه نجاستاً چه طهارتاً حال این هم روشن می‌شود. اگر در این شک دارد چون حال آن را نمی‌داند. پس شک در ملاقی شک در مسبب است و شک در ملاقا شک در سبب است و اصل در ملاقا اصل سببی است و اصل در ملاقی اصل مسببی است. این یک مقدمه.

مقدمه ثانیه این است که اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است. و با جریان اصل سببی نوبت به اصل مسببی نمی‌رسد. مثل این که یک لباسی است متنجس است. شما این لباس را با یک آبی می‌شوئید که مشکوک الطهارة و النجاسة هست ولی مسبوق به طهارت است. این‌جا هم آب استصحاب طهارت دارد هم این لباسی که با این آب شسته شده است استصحاب نجاست دارد. قبل از این که با این بشویم متنجس بود. الان بعد از این که با این آب شستم نمی‌دانم پاک شد یا نه، چون نمی‌دانم این آب پاک است یا پاک نیست. استصحاب بقاء نجاست در لباس دارید فی نفسه؛ اما این‌جا چون شک شما در این که این لباس پاک شد یا نشد مسبب است از این که آن آب پاک است یا پاک نیست، پس شک در این‌جا، شک در ناحیه مسبب است، شک در آب در ناحیه سبب است، استصحاب طهارت آن ماء یا قاعده طهارت در آن ماء اصل سببی است. با جریان اصل سببی در آب، نوبت به استصحاب نجاست در آن ثیاب که مسبوق به نجاست است نمی‌رسد و او حاکم بر این است، موضوع برای این باقی نمی‌گذارد. پس استصحاب بقاء نجاست در مغسول نمی‌شود. اصل سببی بر مسببی مقدم است. پس در این‌جا هم اصولی که در ملاقا جاری می‌شود، اصلی که در ملاقا جاری می‌شود با توجه به آن نوبت جریان اصل در ملاقی نمی‌رسد. پس این‌ها در عرض هم نیستند. یعنی جریان اصل در ملاقی در عرض جریان

اصل در ملاقا نیست که شما بگویید این‌ها با هم معارضه می‌کنند و در عرض هم هستند. این هم مقدمه ثانیه.

مقدمه ثالثه این هست که این اصل سببی در این‌جا در اثر... یعنی اصل سببی در ملاقا در اثر معارضه با اصل جاری در طرف خودش که آن ملاقا نیست، در اثر تعارض با او تساقط می‌کنند. در این‌جا این شیء که الان ملاقا است، یک طرف دارد دیگه که ما علم اجمالی داشتیم یا این متنجس است یا آن متنجس است. اصل طهارت مثلاً در این با اصل طهارت در او تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند؛ پس در ناحیه سبب ما دیگه اصل نداریم که او بخواهد جلوی جریان اصل در مسبب را بگیرد چون سَقَطَ به تعارض، وقتی این‌طور شد پس در ناحیه ملاقی شک داریم که آیا طاهر است یا طاهر نیست؟ استصحاب بقاء طهارت می‌کنیم اگر سابقه‌اش را دارد، یا قاعده طهارت جاری می‌کنیم یا شک داریم وجوب اجتناب دارد یا ندارد، برائت جاری می‌کنیم بلامعارض. این فرمایش شیخ اعظم قدس سره هست. پس بنابراین اگر شما علم اجمالی را علت تأمه برای تنجیز ندانید و بگویید جریان اصل در اطراف علم اجمالی؛ این‌جور نیست که مطلقاً ممنوع باشد. در جایی است که تعارض بکند و الا در بعض اطراف علم اجمالی اگر معارض است اشکال ندارد. بله، خلافاً لمسلک کسی که می‌گوید علم اجمالی علت تأمه‌ی برای تنجیز است و اصل نمی‌شود ولو در یک طرف واحد بلامعارض نمی‌شود جاری بشود. اما اگر مسلک‌تان این نیست و مقتضی می‌دانید علم اجمالی را برای تنجیز، نه علت تأمه، مقتضی است اگر اصلی نباشد. این‌جا ولو علم اجمالی باز دارید به این‌که یا این متنجس است یا آن طرف ملاقا، اما الان جریان اصل در این ملاقی معارضی ندارد پس جاری می‌شود. فلایجب الاجتناب عن الملاقی که خب این فرمایش شیخ علاوه بر این‌که اشکال بر این دلیل بود خودش شد دلیل برای قول اول که می‌گوید اجتناب از ملاقی لازم نیست.

بر فرمایش شیخ؛ بعض اعاضم که مرحوم آسید حیدر قدس سره باشد اشکال فرموده که این اشکال ایشان به شبهه حیدریه معروف شده. مرحوم آسید حیدر قدس سره فرمایشش این است. فرموده ما این‌ها را قبول داریم که شما می‌فرمایید منتها این در جایی درست است که آن طرف ملاقا؛ آن یک اصلی که در اثر تعارض ساقط شده باشد نداشته باشد و الا اگر آن یک اصلی دارد خودش که در اثر تعارض ساقط نشده، این‌جا اصل در ملاقی با آن اصل تخلص پیدا کرده از تعارض در ناحیه طرف ملاقا معارضه می‌کنند تساقط می‌کنند. باز علم اجمالی تنجیز پیدا می‌کند.

توضیح مطلب: ایشان فرموده که خب در این دو مثلاً کأس، حالا دو شیء‌ای که شما داشتید، در این دو شیء‌ای که داشتید که نمی‌دانید این پاک است یا این نجس شده یا این نجس شده در این‌جا، استصحاب طهارت این با استصحاب طهارت این یا قاعده طهارت در این یا قاعده طهارت در این با هم تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. این‌ها درست است. اما همین‌جا برای ملاقا ممکن است یک اصل مسببی وجود داشته باشد که بعد از این تعارض‌ها آن اصل مسببی زنده بشود. یعنی مثلاً اگر در این مثال یک ثوب بوده یک آب بوده، شما علم دارید یا ثوب متنجس شده یا آب متنجس شده، دست شما با ثوب ملاقات کرده، مع رطوبت المسریه، با ثوب ملاقات کرده، خب اصل جاری در ملاقی شما می‌فرمودید که اصل مسببی است و در عرض اصالة الطهاره ماء و ثوب نیست که با آن‌ها معارضه کند ولی اصالة الطهاره در ماء و اصالة الطهاره در ثوب تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. اصل سببی می‌میرد، اصل مسببی مانعش برطرف می‌شود حیات پیدا می‌کند. این را شما فرمودید. ما که آسید حیدر باشیم می‌گوییم که آن آب همان‌طور که شک

داریم پاک است یا پاک نیست شک داریم حلال است نوشیدنش یا نه؟ این که حلال است نوشیدنش یا نه؟ شک در حلیّت نوشیدن و عدم حلیّت نسبت به طهارت مسببی است، اگر پاک باشد شک نداریم. اگر نجس هم باشد شک نداریم. پس این که شک داریم حلال است خوردنش یا حلال نیست؛ از باب این است که شک داریم پاک است یا پاک نیست؛ از این باب است. پس اصاله الحلیّه در آن آب آن هم شکش مسببی است کما این که اصاله الطهاره در ملاقی هم مسببی بود. آن وقتی که اصاله الطهاره در این دوتا دارد جاری می شود و هنوز تساقط فرضاً نکرده نه آن جاری است در ملاقی نه آن اصاله الحل جاری است در آن طرف ملاقات. در آن رتبه جاری نیستند ولی بعد از آن که اصاله الطهاره ها و قاعده طهارت ها در دو طرف تساقط کرد و افتاد، حالا اصاله الطهاره در ملاقی و اصاله الحلیّه در آن طرف ملاقا در رتبه واحد هستند. یعنی چون هر دو اصل مسببی بودند نسبت به قاعده طهارت و استصحاب طهارت، بنابراین در این جا هم شارع بفرماید این ملاقی پاک است هم بفرماید آن طرف ملاقا حلیّت دارد، پس بنابراین ترخیص در معصیت می شود. بنابراین اصاله الطهاره و عدم وجوب اجتناب در این با عدم اجتناب وجوب در آن چون به ترخیص در معصیت می انجامد تساقط می کنند. بنابراین شمای شیخ اعظم که فرمودید اصل در ملاقی جاری می شود بلامعارضی، فلذا وجوب اجتناب ندارد سید حیدر می گوید این نمی شود گفت همیشه این جوری است. حالا عبارتی که از مرحوم سید حیدر نقل کردند تفصیل...، فرموده آن اصل دارد حالا، حالا ولی شاید توجه داشته به این جهات که این در بعضی موارد می شود دیگه، فلذا من عرض کردم که این هم برمی گردد به این که این استدلال أخص از مدعا است. همه صور را نمی تواند. دلیل آن تفصیل هم روشن شد که می گفت جایی است که این اصل معارض نداشته باشد. اجتناب از ملاقی لازم نیست در جایی که معارضی نداشته باشد. اصل معارضی نداشته باشد و مقلد هم که این ها را نمی تواند تشخیص بدهد. دیگه این جاها کل مورد مورد باید بیاید سؤال بکند. این هم شبهه ای که مرحوم آسید حیدر فرموده. نتیجه چه می شود این جا؟

نتیجه این می شود که خب این هم تعارض می کنند تساقط می کنند. بله، همین جا البته یک مطلبی را باید به آن توجه داشت و آن این است که این ملاقی، این ملاقی که طهارتش گفتیم معارضه می کند با اصاله الحلیّه در طرف ملاقا، گفتیم با آن معارضه می کند. همین جا اگر این جور باشد که این ملاقی شما قابلیّت برای اصاله الحل داشته باشد، یعنی مثلاً خودش مایع اگر باشد که قابل نوشیدن است، یا یک چیزی باشد که جای حلیّت مثل مشی در یک زمینی مثلاً و امثال ذلک، این جا خب ممکن است بگوییم آره، آن اصاله الحل در ملاقی جاری می شود و این اصاله الحل در ملاقی با اصاله الحل در ملاقا معارضه نمی کند در طرف ملاقا، در طرف ملاقا معارضه نمی کند. چرا؟ برای خاطر این که، برای این که شک در حلیّت در ملاقی مسبب از این است که پاک است یا پاک نیست، پس در رتبه اصاله الطهاره نیست. بنابراین اصاله الطهاره در ملاقی، اصاله الطهاره در ملاقی که اصل سببی است با... اصل سببی است نسبت به اصاله الحل خودش، ولو اصل مسببی بود نسبت به قاعده طهارت در ملاقا، این اصاله الطهاره در ملاقی با اصاله الحلیّه در طرف ملاقا چون در رتبه واحد هستند تعارض می کنند تساقط می کنند. علت این که در رتبه واحد هستند این است که هم اصاله الطهاره در ملاقی و هم اصاله الحلیّه در طرف ملاقا هر دو مسببی نسبت به قاعده طهارت و استصحاب طهارت در طرفین علم اجمالی هستند فلذا آن ها در رتبه واحد هستند. پس اصاله الطهاره در ملاقی که مسببی از آن اصل های جاری در طرفین بود با اصاله الحلیّه در طرف ملاقا که آن هم مسببی از اصاله الطهاره در طرفین بود، این دوتا تعارض می کنند تساقط می کنند. پس اصاله الحلیّه در

ملاقاتی جاری می‌شود بلامعارض، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه همان طور که محقق حکیم در حقایق تصریح فرموده این‌جا با این آب نمی‌شود وضو گرفت ولی می‌شود خورد. چون شرط ماء وضو این است که پاک باشد. شما اصلی ندارید که بگویید پاک است. اما برای شرب حلال است یا حرام است؟ اصالة الحل می‌گوید جایز است بخورید. اگر نگوییم البته لابد این‌جا این که نگوییم شرط جواز شرب هم طهارت است و ما یک، شرط را باید احراز کنیم مثل صلاة، مثل وضو، شرطش طهارت است، باید احراز کنی که طاهر است. این‌جا هم اگر بگوییم مشروب و مأکول؛ باید احراز کنی که طاهر است. حالا إما بالقطع و إما بالعلمی و إما بالاصل

س: نهایت ... لغویت قاعده حل آن وقت لازم می‌آید

ج: بله؟ آن وقت لغویت و قاعده حل لازم می‌آید. هر چیزی که می‌خواهی حلال باشد باید احراز کنی ولو بالاصل که طاهر است. پس دیگه کل شیء لک طاهر... به خودی خود ...

ج: خب اگر اصل، خب جاری نمی‌شود، لغویت یعنی چه؟ خب اگر لغو است جاری نمی‌شود

س: نه، همین دیگه، یعنی شما

ج: جایی جاری می‌شود اصول که اثر داشته باشد. اگر اثر ندارد جاری نمی‌شود.

س: نه، این حرف خلاف مسلم فقهاء است. قاعده حل را لغو نمی‌دانند. قاعده حل را خودش را یک قاعده‌ای می‌دانند که جاری می‌دانند

ج: خب لابد پس شرط را می‌گویند شرط نیست.

س: همین را عرض می‌کنم.

ج: خب پس

س: خب پس این خلاف ...

ج: همین را دارم می‌گویم. مبنی بر این است. مبنی بر این است

س: این مبنای شمایی که می‌فرمایید بخلاف تصرف... فقهاست که قاعده حل را جاری می‌دانند

ج: نه؛ همه جا جاری نمی‌دانند.

س: چرا دیگه؛ و الا شما قاعده حل را نمی‌توانی جاری بدانی مگر این‌که با اصل طهارت ...

س: در هیچ موردی جاری نمی‌شود؟

ج: نه، یک جاست....

س: قاعده حل در مأکولاتی که ... علیه الفقهاست نباید جاری بدانید؟ هیچ مورد را کاری

ندارم، تصرفات را کار ندارم، همین جور است که حاج آقا می‌گویند. این‌جا نباید دیگه جاری بدانی؛ این خلاف ... قاعده حل را برای مأكولات جاری بدانند

ج: مأكولات

س: بله، احتمال این مبنا هست

ج: کجا؟

س: در مأكولات هم ممکن است اسباب دیگری ...

ج: نه، آن‌جا که طهارتش را با یک چیزی احراز کردی، نه، ببینید؛

س: آن وقت اگر احراز کنی ... نوبت به قاعده حل نمی‌رسد

ج: نه، نه، نه،

س: نه، شک از ناحیه دیگری

ج: ناحیه دیگری دارید. مثلاً، مثلاً یک میوه‌ای است تازه است، درست؟ آمدند، حالا می‌دانی این پاک است، در آن جهتش شک نداری، حالا اگر یا وجداناً می‌دانی پاک است یا به اصل، می‌گویی پاک است. حالا اما حلال است خوردن این یا نه؟ خب قاعده حل جاری می‌کنیم.

س: یعنی دارد حکم اولی‌اش...

ج: بله، بله، یا تصرف در یک اشیائی، نمی‌دانیم مثلاً قطع فرض کنید که اشجار جنگل جایز است یا جایز نیست؟ حلال است یا حلال نیست؛ خب این‌جا اصالة الحل جاری می‌کنیم. این قدر موارد دارد دیگه

س: اگر نجاست مانع باشد پس این نیست می‌فرمایید هان؟

ج: بله؟

س: اما اگر این نجاست مانع است، یعنی درواقع نجاست است که ...

ج: بله اگر نجاست نمی‌توانی نجاست را اثبات کنی ...

س: بله، بعد می‌شود آن موقع آن را خورد.

ج: خب این به خدمت شما عرض شود که اشکال شیخ اعظم به این استدلال به علم اجمالی و اشکال محقق سید حیدر.

س: حرف‌های آقای حکیم را قبول کردید؟

ج: بله؟

س: حرف‌های آقای حکیم را قبول کردید شما ...

ج: خب اشکال نبود، آقای حکیم خودش ...

س: تفصیلی بود در حرف سید ...

ج: نه بله فرموده نتیجه این است یعنی بله ...

س:

ج: آقای حکیم قدس سره هم من حالا شاید نمی دانم سی سال پیش، بیست سال پیش کنار کتابم نوشتم مذکور فی حقایق الاصول ایضاً جلد دو صفحه ی سیصد و هفت که نگاه هم کردم ... بله دیدم عین حرف سید حیدر ایشان به سید حیدر هم نسبت نمی دهد ولی عین اشکال مرحوم سید حیدر خودش به این حرف فرموده، حالا یا تطابق فکری هست یا این که حالا ... منتها آن جا خودشان فرموده قائلتجه این است که اصالة الحل جاری می شود در ملاقی ولی اصالة الطهارة جاری نمی شود، استصحاب طهارت جاری نمی شود. بنابراین شربش جایز است اما آثار طهارت را مثل وضو و این ها نمی توانی بار بکنی.

محقق خوئی قدس سره اشکال دیگری فرموده به این استدلال و آن این است که ملخص فرمایش ایشان، طول داده ایشان این جا، ملخص فرمایش ایشان این که ما در تنجیز علم اجمالی گفتیم وقتی علم اجمالی منجز است به یک تکلیف که این تکلیف نسبت به بعض اطراف به یک علم اجمالی سابق منجز نشده باشد. اگر علم اجمالی شما که دارد تشکیل می شود علم اجمالی بین دو طرفی باشد که یک طرفش اگر تکلیف در او باشد به یک علم اجمالی سابق منجز شده. دیگر در این جا این علم اجمالی دوم تنجیز ندارد. و ما نحن فیه این جور است، پس شرط تنجیز منتفی است. توضیح مطلب این است که فرض این است که بین این ملاقا و طرف شما می دانی یا اجتنب یا روی این ملاقا است یا توی طرفش و آن اجتنب چی شده؟ به خاطر تعارض اصول و تساقطشان روی مبنای ما منجز شده؛ پس اگر اجتنب در لوح واقع روی طرف ملاقا باشد صار منتجزاً، منتجس شده. حالا که شما علم اجمالی جدید پیدا می کنی ثانی که یا ملاقی اجتنب دارد یا طرف ملاقا، طرف ملاقا که اجتنب جدید ندارد همان اجتنبی است که ممکن است منجز شده به همان قبلی. این علم اجمالی بین ملاقی و طرف ملاقا این علم اجمالی دیگر لا یصلح للتجیز، چرا؟ برای این که خورده به یک تکلیفی که محتمل است آن تکلیف در رتبه ی قبل تنجز پیدا کرده و دیگر قابل تنجز نیست ثانیاً. این کلام در کلام مرحوم شیخ الاسلام قدس سره مرحوم آقای تبریزی قاروبی هست که ایشان می فرمایند المنتجس لا یتنجس ثانیاً، چیزی که، تکلیفی که گردن گیر شده دوباره گردن گیر نمی شود، گردن گیر شده دیگر، دوباره معنا ندارد بگویم همان تحصیل حاصل است که دوباره گردن گیر می شود. این اجتنب شما الان این جا به واسطه ی علم اجمالی ثانی نمی توانی بگویم این اجتنب گردن گیر شد، چون این اجتنب ممکن است روی همانی باشد که قبلاً به آن علم اجمالی قبلی گردن گیر شده، پس علم پیدا نمی کنی به وجود یک تکلیفی که با این علم تنجیز پیدا می کند. بنابراین چون چنین علمی پیدا نمی کنی می توانی به اصل در ملاقی جاری کنید بلا معارض. پس اصل در این جاری می شود بلا معارض. حالا این بحث خودش بحث مهمی است که بعضی قبل از این تنبیه شبهه ی محصوره این تنبیه را منعقد کردند که آیا من شرایط تنجیز العلم الاجمالی این است که یکی از اطرافش قبلاً به منجز به علم اجمالی آخری منجز نشده باشد؟ یا از شرایطش نیست؟ درحقیقت این یک مبنای بحث آخری است اصولی که از مبادی این بحث درحقیقت شمرده می شود. ولی حالا چون در مصباح الاصول که آن بحث را جداگانه منعقد نفرمودند ما همین جا باید این بحث را که بحث کلیدی است خیلی به درد می خورد

خیلی جاها، این وجوه این‌که آیا این شرط شرط است واقعاً؟ که آقای خوئی دارد می‌فرماید شرط است و به‌خاطر این می‌فرماید این علم اجمالی ثانی در این‌جا تنجیز نمی‌آورد. یک تعبیری در کلام ایشان هست که ایشان می‌فرمایند که ما باید به عبارت دیگر می‌فرمایند ما باید در موارد علم اجمالی که منجز می‌خواهد باشد علم به تکلیف فعلی علی کل تقدیر پیدا کنیم، به تکلیف فعلی علی کل تقدیر، یعنی چه این‌جا باشد چه آن‌جا باشد تکلیف فعلی پیدا بشود برایت؛ اما اگر یک طرفش این‌جوری نیست علی کل تقدیر یعنی در آن فرض تکلیف فعلی یقین به آن نداری ...

س:

ج: حالا به‌خاطر هر جهتی ...

س: منتجس می‌گوید تنجس ثانی ...

ج: مثلاً آهان مثلاً بنابر این‌که شما بگویید که دخول در محل ابتلاء شرط تکلیف است، حالا یا این کاسه نجس شده یا آن کاسه‌ای که از محل ابتلاء خارج است، آن کاسه‌ای که خارج از محل ابتلاء اگر نجس شده باشد پس بنابراین من اجتنبی، به تکلیف اجتنب علی کل تقدیر چه این طرف باشد چه آن طرف باشد پیدا نمی‌کنم؛ اگر آن طرف باشد این فعلی نیست. در اینجا هم ما به یک، این‌جور تعبیر کردند، این تعبیر را یک مقداری محل تأمل است این تعبیر صحتش در مقام، به این‌که تکلیف فعلی غیر تکلیف منجز است، ما این‌جا علم داریم به وجود تکلیف فعلی، یعنی وجود تکلیف را که شک در آن نداریم، برای این‌که یا إفعل، اجتنب روی طرف ملافا هست یا روی این است، حرف سر این است که این اجتنب حالا می‌تواند منجز بشود یا نه؟ نه این‌که تکلیف فعلی علی کل تقدیر را ما علم به آن نداریم. در آن‌جا چرا، در آن مثالی که زدم یعنی چون آن‌که خارج از محل ابتلاء است نمی‌شود روی آن اجتنب باشد. فلذا علم نداریم به وجود یک اجتنبی

س: جای بحث هم نداریم ...

ج: آن‌جا آره.

یا این‌که در جایی که مثلاً می‌دانیم این قطره‌ی بول یا به لباس من اصابت کرد یا افتاد بر آن مثلاً بول، بر آن عذره، بر آن چی، خب اگر به او خورده باشد شارع اجتنب دیگر از آن نمی‌گوید

س: متحد هم ...

س: نه اگر حاج آقا نه آن‌جا خارج از محل ابتلاء را ول کنید، همین‌جا که بول خورده به این یا به آن، یا بول خورده به این‌که پاک بوده یا بول خورده به آن طرفی که او خودش احد اطراف علم اجمالی تنجز است به دم بوده و فرض هم بکنید دم و بول فرقی در احکام تکلیفیه ندارند، این فرض را بکنید که خروج از محل ابتلاء را نگوید که قاذورات هستند آن‌ها نه. این‌جایی که بول خورده یا به طرف تنجس دموی، بول ما یا خورده این طرف یا خورده به چیزی که پاک است. این‌جا تکلیف به اجتناب به‌خاطر طریق به این‌که ممکن است بولی شده باشد این‌جا معنا ندارد از این لباسی که قبلاً شارع تو را متعبد کرد به تحرز و اجتناب به‌خاطر این‌که طرف علم اجمالی دموی است، ایشان این را می‌گویند، یا چیزی که شارع هدف دارد شارع از تکلیف، هدف شارع از تکلیف چی هست؟ این است

که گردن گیر کند من را بعث کند به سمت این که اجتناب کنم، این را قبلاً از تو مجتنب کرده ...

ج: خیلی خب

س: پس لغو است کأنّ، کأنّ ...

ج: نه ما که اجتناب جدید نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم ...

س: اجتناب جدید نمی‌خواهیم

ج: نه نه ...

س: همین اجتناب است که می‌خواهیم ... اجتناب بولی که اجتناب بولی نمی‌تواند در طرفی که اجتناب دموی در آن فعلیت پیدا کرده تحقق پیدا کرده، چرا؟ چون لغو است ...

ج: درست است، نه ...

س:

ج: نه نه نه ...

س: این را جواب بدهید ..

ج: نه، آن‌جا اگر گفتیم که، آقای خوئی قدس سره گفتیم آن روز به تنجس و این‌ها کار ندارد، می‌گوید اگر، می‌فرماید اگر قبلاً این لباس متنجس بوده به دم بعد متنجس شد به بول ولو این‌که، بعد اصابه‌ی بول کرد به آن، ولو ما نمی‌گوییم یتنجس ثانیاً، ولی چون دلیل گفته ما اصابه البول اغسله مرتین، کار ندارد تنجس ثانی می‌شود یا نمی‌شود ...

س: اصلاً تنجس ...

ج: حالا آن ببینید ...

ج: حالا خیلی خب اما اگر ...

س: تنجس را ول کنید

ج: اگر این‌جور نباشد یک طرف اگر قابلیت این‌که، اگر یک طرف، قابلیت این‌که تکلیف به او تعلق بگیرد ندارد ولو این‌که سبب در آن ایجاد بشود، ولو سبب در آن ایجاد بشود اما قابلیت تعلق تکلیف ندارد، این‌جاها درست است که ما وقتی آن طرف واقع شد بگوییم علم به تکلیف فعلی پیدا نکردیم، این‌جاها درست است. اما در مثل مقام که این‌جور نیست؛ در مثل مقام یا طرف ملاقا نجس است یا ملاقی نجس است، پس بنابراین من این‌جا می‌دانم یک اجتنابی وجود دارد این‌طور نیست که تکلیف فعلی را ندانم، منتها این تکلیف این‌جوری نیست که علی کل تقدیر قابل تنجز باشد نه این‌که من علم به تکلیف فعلی علی کل تقدیر ندارم، می‌دانم یک اجتنابی در این‌جا حتماً هست یا روی آن یا روی این؛ اما این تکلیف یک تکلیفی نیست که علی کل تقدیر، چه آن‌جا باشد چه این‌جا باشد به این علم دوم قابل تنجز باشد. برای این‌که اگر آن‌جا باشد قبلاً تنجز پیدا کرده و به این علم

دوم دیگر قابل تنجز ندارد چون المتنجس لا يتنجس ثانياً...

س: مشکل فعلیت نداریم ...

س: ... چی به درد می خورد ...

س: مشکل فعلیت نداریم ...

ج: آهان مشکل فعلیت نداریم، مشکل تنجز داریم.

س: در علم اجمالی که شما می خواهید بگویند علم اجمالی یوجب التکلیف، تکلیف فعلی را می خواهی بگویی یا تنجز منجز را می خواهی بگویی؟

ج: تکلیف فعلی، تکلیف ...

س: یعنی ولو این که ... تنجزی برای تو نمی آورد، این را می خواهید بگویند؟

ج: بله بله، به علم ثانی، به علم ثانی ...

س: نمی آورد؟

ج: نمی آورد.

س: خب این را از کجا باید دلیل بیاوریم، از کجا می خواهیم دلیل، دلیل این حرف را باید بیایم در حالتی بسنجیم که طرف علم اجمالی ما قبلاً منجز نباشد. آیا فرضی، آیا اگر شما به یک تکلیفی علم پیدا کنید که فعلی است اما می دانی منجز نیست، می دانی منجز نیست، این جا بحث می کنید؟ علم اجمالی می خواهیم ببینیم تنجز می آورد یا نه؟ اصلاً بحث ما در علم اجمالی این نیست که علم اجمالی فعلیت پیدا کرد یا نه؟ کاری ندارم به فعلیت. من در علم اجمالی می خواهم ببینم وزان علم اجمالی، وزان علم تفصیلی است این تنجز الاحکام نه فی فعلیة الاحکام. اتفاقاً بحث سر این است که وزان علم اجمالی، چه کسانی؟ مثل بعضی ها می گویند آقا علم اجمالی مثل علم تفصیلی علّه تامهٌ للتنجز یا این که نه تساقط اصول می شود و تنجز اصلاً بحث ما این است که وزان علم اجمالی وزان علم تفصیلی در تنجز است یا نه؟ این که ما صرفاً فعلی است ولی می دانم منجز نیست، خب به چه دردت می خورد بحث می کنی

ج: نه.

س: نه، می خواهم ببینم منجز ثانیاً است یا نه با این؟

س: آقا وقتی می دانیم نمی شود به چه دردی می خورد فعلی بودنش؟

س: ثانیاً آن ...

ج: نه، ببینید این جا به درد می خورد یعنی چی؟ ببینید معنایش همین است که شما در این مثال ما، در این مثال این نمی توانید بگویند که الان پس یک اجتناب منجز یا روی ملاقی است یا روی ملاقا، پس من باید احتیاط کنم از ملاقی هم اجتناب بکنم که شاید آن اجتناب منجز روی این باشد، یک چنین چیزی برای تان پیدا نمی شود. ولی از طرف ملاقا که حتماً

باید اجتناب کنید، چرا؟ چون اجتناب روی او که بوده، آن اجتنابی که اگر روی او باشد به علم سابق منجز شده، اما این که الان یک اجتناب منجزی مردد باشد که یا روی آن است یا روی این است این علمش پیدا نمی‌کند؛ بلکه روی او حتماً منجز هست اگر باشد به خاطر؛ اما اگر روی این هم باشد منجز است یا نه؟ نمی‌دانم. نمی‌دانم یک اجتنابی الان روی این منجز هست یا نه؟

س: ... این که قبلاً منجز بوده درست است؟

ج: بلکه؟

س: این که قبلاً منجز بوده من می‌دانم اگر روی این باشد دیگر منجز و تنجیزی نمی‌آورد، پس وقتی تنجیزی نیامد من عبد را به چیزی من علم پیدا نکردم که تنجیزآور باشد علی کل ...

ج: بلکه این است ...

س: خب این حرف آقای خوئی خوب است که چرا ...

ج: نه ایشان این جور اگر فرموده بود که ما حرفی نداشتیم ...

س: شما مگر نمی‌گویید تنجیزی باید باشد علی کل تقدیر ...

ج: ما می‌گوییم، تعبیر ایشان دو جور تعبیر کردند، به این تعبیرشان عرض کردیم، ایشان ببینید عبارتشان این است، فرموده است که: «ان العلم الاجمالي بنجاسة الملاقي بالكسر او الطرف الآخر و ان كان حاصلًا بعد العلم بالملاقاة، الا انه لا يمنع ان جريان الاصل في الملاقي بالكسر، لان الاصل الجاری في الطرف الآخر قد سقط للمعارض قبل حدوث العلم الثاني. فليس العلم الاجمالي الثاني علماً بالتكليف الفعلي علی کل تقدیر» این تعبیر را می‌گوییم تعبیر درستی است «إذ يحتمل ان يكون النجس هو الطرف الآخر المفروض تنجز التكليف بالنسبة إليه للعلم السابق و معه لا يبقى إلا احتمال التكليف في الملاقي بالكسر، فيجری فيه الأصل النافي بلا معارض. و قد أشرنا سابقاً إلى انه يعتبر في تنجز العلم الإجمالي ان لا يكون التكليف في بعض أطرافه منجزاً بمنجز سابق علی العلم الإجمالي، إذ معه» که چنین منجزی در سابق باشد «لا يبقى إلا احتمال التكليف في الطرف الآخر. و لا مانع من الرجوع إلى الأصل النافي». یعنی این که ایشان فرمودند علم به تکلیف فعلی علی کل تقدیر نداریم این تمام نیست، تکلیف فعلی را که می‌دانیم. اما ...

س:

ج: بلکه، بفرمایند اگر این جوری بفرمایند ...

س: ... که وقتی در تنجز است در تنجیز هم تنجیزآوری هم ندارد، چون دو باره کاری است ...

ج: علم به تکلیف فعلی قابل تنجز با این وصف علی کل تقدیر نداریم. علم به تکلیف فعلی قابل تنجز، چرا؟ چون این اجتناب اگر آن طرف باشد طرف ملاقا باشد که تنجز بالمنجز السابق، و دیگر قابل تنجز به این علم ثانی نیست. اگر این طرف باشد چرا. ولی این علم

اجمالی، پس ولی این طرف ممکن است تکلیف این طرف باشد ولی اگر این طرف باشد ما نمی‌دانیم که تنجیز پیدا کرده یا تنجیز پیدا نکرده، احتمال تکلیف است، فقط اصل بلامعارض در آن جاری می‌شود.

حالا این مسأله خودش مسأله‌ی مهمی است که این شرط شرط مهمی است خب این را باید دنبال بکنیم ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين